

ادبیات پشتو

ترجمه و تبارش امین الله خان زمرلای

د نمره په سر د سگلو ویش دی
دا د غاتوی (۱) سگل می دیار په برخه سونه

بر فراز کوه تقسیم گلهاست حصه یار من گل غاتوی رسیده .

د نمره په سر دی خاله و کره
لکه سره زرکه رنگه بنکه (۲) به درخمه

چون نو بر قله کوه مارا گزیدی من نیز مانند کبک خرامیده خرامیده
ز دت می آیم .

پاس په کمره (۳) ولاره سگله
نصیب دجانی او به زه در خنجومه

ای گلپکه بر سطح سنگلاخ روئیده و ایستاده ئی من ترا آبیاری میکنم
مگر نمیدانم نصیب کدام کس خواهی شد .

(۱) غاتوی گلی است کوهی از نوع گل لاله افشانها آنرا از بهترین اقسام گل های
کوهی میدانند چون جوانها بکوه می براینند هر کسی گلی انتخاب کرده بسر یا کریان می نهند
درینجا معشوق خود را می ستاید و گوید که یار من از بس خوش سلیقه و نیک انتخاب است
مانند خود گل غاتوی را برای خود انتخاب نموده .

(۲) رنگ بنک : خرامیدن .

(۳) کمر : سنگ پاره های بزرگ جبال را گویند که بالا شدن بآنها دشوار باشد
و گل ها به درزها و خالی گاهای آن روید و بزرگ شود .

سپو ب می درب روی می دروری

په دوو مینو پسی مه وره مشعلوئه

ای مهتاب ترا سو کنند میدم که مشعل فروزان خودت را اینهان کن و از تعقیب
دو عاشق دلباخته صرف نظر نما .

په سترگو روند راپسی نسوی

س -

دالباسی او بنکی دهر چا پمخ خینه

په سترگو روند درپسی نسوم

ج -

لکه بادام درپسی سری سری سومه مینه (۱)

س معشوق : چشم های تو از فراق من کور نشد و این اشک های ساخته کی
که میریزی به رخسار هر کس چکیدن دارد .

ج عاشق : اگر چه چشم های من از فراق تو کور نشد مگر دلم مانند دانه بادام
از هجر تو سوراخ سوراخ شده است .

نغم ددی له تانه وفا داری

ته کله کله نغم دتل را سره وینه (۲)

نغم نسبت بتوبا من وفادار تر است چه خودت گاه گاه و نغم برای

(۱) درین سوال و جواب تشبیهات خوبی بهم رسیده و تشبیه بادام بدل که مردو شکل
صنوبری دارند و سوراخهای آن به سوراخهای دل از غم هجر و فراق یک مضمون بکر است
که تا حال استعمال نشده است .

(۲) مضمون این بیت بس عجیب و بکر است بچه زبان ساده بی بروائی معشوق و وفاداری
خود را بیان میکند و هم خورسند است باینکه اگر معشوق همیشه با او نیست ولی غمش دائم
انیس و رفیق بوده نسلی بخش زندگانی او است .

هميش با من عهد الفت بسته است .

په لیلی هر خوګ مینیری

سخ دهغو دی چه لیلی سی په مینه

به لیلا (معشوق) هر کس عاشق و گرفتار است خوشا بحال کسیکه لیلا عاشق

و مقتون او گردد .

جانان چه خبی محنته دی نهه سی

زرګی ئی زما په زلفو بند دی را بسینه (۱)

جانان من از من جدا میشود سعادت و خوشبختی بار و همراهش باد ولی

این سفر را دوامی نیست زیرا دلش به دام کیسوی من اسیر است و در مراجعت

مجبور خواهد بود .

ژوبشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

که زه خبر وی چه بیلتون دی

ما به خپل یار تر لاس نیولی ګر زاودنه (۲)

اگر میدانستم که جدائی در دنیا وجود دارد من دست بدست بار داده

اورا هر سو میگشتاندم یعنی دقیقه فی او نمیکردیدم .

(۱) در بن بیت معشوق از رفتن عاشق خود حکایت کند و باز خود را نسلی دهد که چون

عاشقش دلباخته زلفان اوست بزودی واپس آید چه طاقت هجر او ندارد .

(۲) دست گرفته کشتاندن در افتاقی اصطلاح است یعنی اگر من جدائی را حس میکردم

دوست من هر جا که میرفت دست او را از دست نمیدادم و او را نمیکذاشتم .

گلان له خوارو پیدا کیری

زما جانان تر گل نازک خاوروته خینه (۲)

گلها از خاک می رویند و می برابند ولی متاسفانه جانان من که از گل نازکتر
و قشنگ تر است بخاک میرود.

ولی به نه ژارم عالمه

جانان می گل دیسری خواروته خینه

ای مردم چرا ننالم چه جانان من که گل بهار است بخاک میرود.

پوهنځی علوم انسانی، زو مطالعات فرهنجی



(۱) درینجا عاشق تاسف کند که گل از خاک براید معشوق من که از گل نازکتر

است بخاک رود.